

# پزیرایی از نابسامانی‌های انسان معاصر

نگاهی به تماشای نامه پشت سایه‌های کاج  
نوشتار محسن ایتنای پزیری

پزیری، نمایش‌نامه پشت سایه‌های کاج را در زمستان سال ۸۳ نوشته و در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات سوره مهر با شمارگان ۲۲۰۰ نسخه به چاپ رسانده است. این نمایش‌نامه در ۸۰ صفحه قطع رقعی و با نه شخصیت به نام‌های ایمان، محسن، لیلا، سایه، عبد، اسی، سیا، جمشید، طاهره و مهدی نوشته شده است. داستان نمایش‌نامه پشت سایه‌های کاج، در گوشه‌ای از یک پارک، در دوازده صحنه اتفاق می‌افتد. نمایش‌نامه‌نویس این اثرش را به همه بچه‌های پارک تقدیم کرده و به یاد پدرش به نگارش درآورده است.

## خلاصه نمایش‌نامه:

پشت سایه‌های کاج، داستان زندگی چند آدم درمانده است. ایمان جوانی بیست و هفت هشت ساله، هر روز برای کشیدن تابلویی به گوشه پارک می‌آید. محسن جوانی که لکنت زبان دارد، با پرندۀ مرغ عشق در همین پارک به کار فالگیری مشغول است. او در هنگام طرح کشیدن ایمان سر صحبت را باز می‌کند و با محسن آشنا می‌شود. لیلا و خواهرش در همین پارک هر روز به گل‌فروشی و شمع و کبریت‌فروشی مشغول هستند. محسن در ذهنش با شخصی که ظاهراً روح مهدی برادرش است، گاه و بیگاه نجوا و صحبت می‌کند. اسی و عبد و سیا - سه دوست خلاف‌کار - به خاطر اینکه یک روزی



به محسن پنجاه هزار تومان قرض داده بودند، مزاحم او می‌شوند و او را تهدید به کشتن مرغ عشق و حتی خودش می‌کنند. محسن پنهانی ز ایمان، تصمیم می‌گیرد برای پرداخت قرضش که حالا آن‌ها به جای پنجاه هزار تومان، سیصد هزار تومان طلب کرده‌اند، یکی از کلیه‌هاش را بفروشد. از سوی دیگر محسن از لیلیا می‌خواهد برای اینکه خواهرش سایه از خون‌دماغ شدن همیشگی نجات پیدا کند، با پولی که به او می‌دهد، این کار گل‌فروشی در پارک را کنار بگذارد و خواهرش را درمان کند و کنار پدر بزرگش باشد. لیلیا از این پیشنهاد ناراحت می‌شود و با غروری که دارد از این کار سر باز می‌زند. جمشید، پلیس پارک، در نظر دارد در صورت رضایت لیلیا، برای کمک به او، او را به عنوان همسر دوم به عقد خود درآورد، اما لیلیا از این پیشنهاد نیز عصبانی می‌شود و به او پاسخ منفی می‌دهد. محسن همواره تلاش می‌کند تا به لیلیا و خواهرش کمک کند برای اینکه هر روز شاهد اذیت و آزار او از سوی مردهای غریبه پارک می‌شود. سرانجام سایه بر اثر بیماری‌ای که داشته و همیشه خون‌دماغ می‌شده، می‌میرد و جسدش را در گوشه‌ای از پارک پیدا می‌کنند. لیلیا بر اثر این اتفاق روانی و در تیمارستان بستری می‌شود. مخارج درمان و مراقبت از پدر بزرگ او را ایمان می‌پردازد. محسن در طول نمایش‌نامه برای ایمان خوابش را تعریف می‌کند که مهدی از ایمان می‌خواهد روی دیوار پارک همان قسمتی که همیشه اتفاقات ناگوار

و حوادث تلخ رخ می‌دهد، تابلویی را بکشد. با تعریف خواب سوم محسن، ایمان تابلویی از واقعه عاشورا، سپاه کوفه، جنگ اشراز با یاران امام حسین (ع) را می‌کشد و جمشید با کنار زدن چادر از روی نقاشی دیوار متأثر می‌شود و همان پای دیوار به سجده می‌افتد. در پایان ایمان، مهدی را در کنار دیوار می‌بیند و او را در آغوش می‌گیرد. مهدی نیز دست سایه را می‌گیرد و به سمت تابلوی روی دیوار می‌رود و جزئی از تابلو می‌شوند.

#### از ایده تا پایان متن:

نمایش‌نامه پشت‌سایه‌های کاج به آن دسته از نمایش‌نامه‌هایی تعلق دارد که به نمایش‌نامه‌های اجتماعی منسوبند. نمایش‌نامه‌ای که اتفاقات آن در بیرون از خانه یا محل کار رخ می‌دهد و در اصل حوادث ماجرا در یک محیط بیرونی اتفاق می‌افتد؛ تاکنون در دنیای درام‌نویسی نمایش‌نامه‌های بسیاری هستند که اتفاقات آن در چنین مکان بیرونی همانند پارک، خیابان، گوشه پیاده‌رو، یا کنار تلی از اشغال‌ها، کنار گذر و پل و... رخ داده است. شاید بتوان اتفاقات نمایش‌نامه‌هایی را که در پارک رخ داده‌اند، عنوان یا لقب «نمایش‌نامه‌های پارکی» را بر آن‌ها نام نهاد. البته نمایش‌نامه پشت‌سایه‌های کاج، رگه‌هایی از دین و مذهب را در خود دارد که در پایان ماجرای آن، این عنصر تقویت می‌شود و شکل بیرونی آن به صورت مستقیم برای مخاطب آشکار و هویدا می‌گردد. تئاتر اجتماعی یا نمایش‌نامه اجتماعی بر آن است

تا واقعیت‌های موجود در پیرامون جامعه را به مخاطب نشان دهد. حال این واقعیت موجود مربوط به یک جزء یا یک بخش کوچک اجتماع (مثل خانواده) است یا مربوط به بسیاری از آدم‌های اجتماع می‌شود که می‌تواند از سرنوشت یا مسیر زندگی آن‌ها را تغییر دهد و به نوعی در متن زندگی آن‌ها بسیار تأثیرگذار باشد. یثربی در این اثر برشی کوچک از اوضاع و احوال آدم‌های جامعه پیرامونی‌اش را نشان می‌دهد و همچون کسی که ذره‌بین می‌گیرد تا شئی یا ذره را بزرگ‌تر ببیند، با تصویری که از زندگی چند آدم به مخاطب نشان می‌دهد، می‌کوشد از زاویه دید خود، واقعیت بیرونی را به صورت بزرگ‌تر و در قالب درام اجتماعی به ما بنمایاند. آدم‌های نمایش‌نامه آدم‌های خاصی نیستند. همین آدم‌هایی هستند که در پیرامون ما در متن جامعه حضور دارند و با دغدغه‌ها یا دل‌مشغولی‌های گونه‌گون روزگاری می‌گذرانند. لیلیا و سایه هر دو متعلق به خانواده‌ای هستند که پدرشان را از دست داده‌اند؛ سایه محصول ناهنجاری‌های اجتماعی است. او که دست‌پرورده دختر پدرش بوده، زندگی رقت‌بارتر از این ندارد تا با بیماری کشنده‌ای که دچارش است، هر روز با خواهرش به پارک برود و به کبریت‌فروشی مشغول شود. یثربی با چینش و در کنار هم قرار دادن آدم‌هایی که به طبقه پایین اجتماعی تعلق دارند، تصویری را بازآفرینی می‌کند که پیش از این نیز صیغه و سابقه آن را در درام اجتماعی دیده بودیم. حال او به عنوان نویسنده با نگاه و روش خاص خود بر آن است برای دستیابی به یک فضاسازی واقعی آدم‌های نمایشش را، بر حسب طبقه و

موقعیت اجتماعی - خانوادگی که برخوردارند، پیش روی مخاطبان خویش قرار دهد. ایمان، طاهره، محسن، سایه و لیلا اگرچه هر کدام به نوعی در تنهایی زندگی می‌کنند و از آن رنج می‌برند، اما آدم‌های نیک دلی هستند که هرگز دست از کار برنمی‌دارند و هر یک در حد توانایی

خود می‌کوشند برای زندگی خود و اطرافیانشان تأثیری مثبت بگذارند. در مقابل اسی و عبید هر کدام متعلق به جامعه‌ای هستند که جز شر و اذیت و آزار و خلاف و زور و ستم چیز دیگری ندارند تا به هموعان خود تقدیم کنند. در این میان مهدی از جنس دیگری است؛ او که همواره آوازش شنیده می‌شود یا سایه‌ای از او را می‌بینیم، انسانی است که به عالم بالا تعلق دارد. در واقع روح نیک‌سرشتی است که شاهد زندگی برادرش ایمان در کنار دیگر آدم‌های پارک است و می‌کوشد از کنار هم قرار گرفتن آن‌ها مقدمه رسیدن به دنیای پاکی و نیکی باشد. در واقع تصویری که نویسنده از او ارائه می‌دهد، اگرچه در ابتدا و در اولین حضور در صحنه سوم، شباهت به شب و سایه دارد و در صحنه‌های بعد، از منظر جسمانی نیز به مخاطب نمایانده می‌شود، اما در کل و در مجموع انسانی زمینی - آسمانی است که یا آواز می‌خواند یا مرثیه و ما همواره او را در پس‌زمینه می‌بینیم که البته در هنگام مرگ سایه و پس از آن در پایان هر صحنه بیشتر حضور می‌یابد. نویسنده همواره او را در پس‌زمینه و در لانگ‌شات یا بکراند صحنه نشان می‌دهد و تنها هنگامی که جسد سایه بر روی زمین افتاده یا در صحنه پایانی که از نقاشی ایمان بر روی گوشه‌ای از دیوار پارک پرده‌گشایی می‌شود، با وضوح بیشتری دیده می‌شود و دست سایه را می‌گیرد در تابلوی نقاشی روی دیوار مستحیل شود. در کنار این آدم‌ها که هر کدام دارای خصوصیات و ویژگی‌های شخصیتی و فکری و فرهنگی خاصی هستند، شخصیتی به نام «سیا» در کنار اسی و عبید حضور دارد. او که از شخصیت دو جنسی برخوردار است و دارای خصوصیات زنانه است و با لحن زنانه صحبت می‌کند، حضور چندان تأثیرگذاری در متن نمایش‌نامه ندارد. گویی نویسنده او را در کنار این دو شخصیت قرار داده تا در محیط اجتماعی آدم‌های مختلفی نظیر او را نشان دهد که تفکر واحد و سالمی ندارند و دوشخصیتی فکر و عمل می‌کنند.

به لحاظ پرداخت و پردازش شخصیت‌های نمایشی این اثر، آدم‌ها هر کدام از ویژگی‌ها، رفتارها و لحن‌ها و زبان‌های خاصی هستند که در واقعیت بیرونی می‌توانند مایه‌ازاهای حقیقی نیز داشته باشند. برای همین هم مخاطب در

برخورد با آن‌ها، باورش‌شان می‌کند و می‌پذیرد. همین دوری جستن نویسنده از یک بُعدی‌نگری در شخصیت‌پردازی موجب می‌گردد تا آن‌ها در نزد مخاطب واقعی‌تر و حقیقی‌تر جلوه کنند. از این روی می‌توان گفت که یثربی برای خلق شخصیت زنده در حال تکامل خود، چند لحن متفاوت را بر اساس ویژگی‌های رفتاری و موقعیت اجتماعی‌شان برگزیده است و این همان چیزی است که به گفته «مارجوری بولتون» در کتاب ارزشمند خویش - کالبدشناسی درام - می‌گوید: «هر شخصیتی، لحن خاص خودش را دارد و هر لحنی، حاوی مزیت شخص موردنظر است.» به عنوان مثال اگر به بخشی از دیالوگ صحنه چهارم توجه کنیم درمی‌یابیم که آن‌ها بر اساس عبارات و اصطلاحات و کلماتی که صحبت می‌کنند، شخصیت‌هایشان چقدر ملموس و واقعی به نظر می‌رسند و هم نویسنده به نوعی بخشی دیگر از شخصیت‌های اثرش را به مخاطب خود معرفی می‌کند:

ایمان: لیلا خانم، معرفی نکردی؟ من ایمان رهبر هستم پسرخاله لایلا، شما هم باید همون سروان معروف این پارک باشید. جمشید: به‌به! حوض نساختمیم و قورباغه پیدا شد. پس خونه‌دارم شدی؟ همین فرداست که از زیر سنگ، ننه و بابا و عمو و خاله همه پیداشون بشه. بچه خر می‌کنی؟ بگو ببینم اقا کی باشن؟

ایمان: عرض کردم. ایمان رهبر دانشجوی سال سوم مهندسی، عضو انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت. پسر خانه لیلا خانم... شناسنامه تقدیم کنم یا کارت دانشجویی؟ جمشید: ... پس این حرفاست. خب، پسرخاله نازنین انجمن اسلامی، عضو دانشجویی، تا حالا کدوم سوراخ موش بودی؟ واسه چی زودتر نیومدی دخترخاله تو از زیر دست و پا جمع کنی؟ ... (صفحه ۲۵)

و در ادامه همین صحنه هنگامی که سه شخصیت اسی، عبید و سیا با لیلا و ایمان درگیر می‌شوند، چگونگی رفتار و گفتارشان بهتر عیان می‌شود:

عبید: به دوشیزه محترمه مکرمه... مگه ما مردیم سیا چون که بناریم جلومون به دختر معصوم و بی‌کس و کارو



بی آبرو کنن. هی نفس کش... سیا: وا... اینجوری داد نزن آقا عبد، بند دلم

پاره شد. (بوست تخمه را تف می‌کند)

عبد: تو این کنار وایسا سیا، تخمه تو بخور، نترسیا تا وقتی عبد اینجاست، حق به حق دار می‌رسه.

اسی: آره زورو و اسپایدرمن، باید بیان جلو آقا عبد ما لنگ بندازن.

سیاه: جرج کلنی از همه شون بهتره.

عبد: هی آقا چیکار داری با دختر مردم؟

ایمان: به شما چه لیلا، بریم خونه.

لیلا: نمی‌یام، نمی‌خوام

عبد: مگه حرف آدم سرت نمی‌شه؟ می‌گه نمی‌یام.

اسی: خب خوش نداره بیاد دیگه، زور که نیست. دوست داری خواهر مادر خودتو زورکی ببرن خونه؟

سیاه: ای وای، زورکی که نمی‌شه، آدم باید خودشم بخواد. (با لحن زنانه)

ایمان: شما خفه‌شین. دست اون بچه رو بده به من. (صفحه ۴۴ و ۴۳)

شخصیت ایمان نیز در این اثر به لحاظ شخصیت‌پردازی از پرداخت محکم‌تری برخوردار است، زیرا از آنجا که او در اغلب صحنه‌ها حضور دارد، از طریق دیالوگ‌ها و برخورد او با دیگر آدم‌های ماجرا تکه‌تکه یا جزء‌بخشی از شخصیت او بر ما معرفی می‌شود. در ابتدا در هنگام روبه‌رو شدن با محسن و در اولین برخورد با او، ایمان مشغول نقاشی کشیدن بر روی کاغذ تخته سه‌لایش است که در پاسخ به نخستین پرسش محسن و در واقع در اولین دیالوگش با او، شعری را می‌خواند. وجه هنرمندانه شخصیت او در احساسات و عاطفی‌اش و همچنین اعتقادات دینی و مذهبی‌اش در صحنه‌های بعدی به صورت‌های مختلف توسط نویسنده با ظرافت و دقت تمام تبیین می‌شود. به نوعی می‌توان گفت که هر چقدر نمایش‌نامه پیش می‌رود، مخاطب بر جزئی از اجزای رفتاری و اندیشگی او پی می‌برد و به این ترتیب هم با درون‌مایه متن آشنا می‌شود و هم به شناخت بهتری از او نیز اثر دست پیدا می‌کند.

یکی دیگر از وجوه و عناصری که به درستی و با دقت از سوی نویسنده، موجبات تقویت متن را فراهم آورد. دیالوگ و گفت‌وگوهای نمایشی است. توجه نویسنده به این عنصر یعنی دیالوگ و زبان سبب شده، نمایشنامه پشت سایه‌های کاج از ریتم خوبی هم برخوردار باشد و دیالوگ‌ها بر اساس شخصیت آدم‌های قصه در بافت متن تنیده شده و قرار گرفته است. گفت‌وگوها ضمن آنکه از لحن و موسیقی خاص و متفاوتی بر اساس شخصیت وجودی آدم‌ها، برخوردارند و کارکرد ارتباطی دارند، از این وجه دراماتیک نیز برخوردارند که اطلاعات بسیاری به مخاطب می‌دهند و فضاها و آدم‌ها را به او معرفی می‌کنند. به عنوان نمونه به یاد بیاوریم صحنه‌ای که ایمان و محسن درباره آدم‌هایی که موجب اذیت و آزار لیلا و خواهرش و نیز خود محسن می‌شوند، با هم صحبت می‌کنند، گفت‌وگوهای آن‌ها همه کارگردهایی که از آن سخن به میان آوردیم در خود دارد:

ایمان: اونا باز میان سراغش...

محسن: سراغ کی؟

ایمان: لیلا... اذیتش کردن

محسن: کارشون همینه نامردا... به هر کی زورشون برسه بیچاراش می‌کنن... ل...

لیلا: طفلی مثل من بی کس و کاره. تنه‌ش مرده... پ... پدرشم معلوم نیست که... کجا غم... غیبش زده. از وقتی بچه بوده... آ...

آواره‌ست. به بابابزرگ پیر داره که باید نون اونم بده. پیرمرده نه دندون داره، نه راه می‌ره، نه حرف می‌زنه، فقط می‌خنده، اونفده بانمکه که تگوا... انگار دارن قلقاکش می‌دن. (صفحه ۱۵)

محسن: دآگه حروم لقمه نبودن که همه کاره این پارک نبودن. تونمی دونی اونا چه جونورابین، اون دیوارو می‌بینی اونجا، همون دیوار سفید، اون لکه‌ها رو روش می‌بینی؟ می‌دونی اونا چیه؟ خونه، استفرغه، ریق، او... اونجا باتوقشونه.

تزیق می‌کنن، مواد می‌فروشن. مال دزدی میدن. خلاصه هر خلافتی که بگی ازشون برمی‌یاد، من... (صفحه ۱۷)

علاوه بر این نویسنده برای

آنکه به متن خود قوت بیشتری ببخشد و ذهن و فکر مخاطب را متوجه آدم‌ها و شخصیت‌های متن نمایشنامه کند تا بدین‌وسیله پی به ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری آن‌ها ببرد و به نوعی چالشی با آدم‌ها و قصه و حوادث پیرامون آن‌ها پدید آورده از رمزگان و نشانه‌های گوناگون صوتی و تصویری و کلامی بهره می‌برد. از آن میان می‌توان به قفس پرنده محسن، گل‌های لیلا، درختان پارک، نقاشی دیواری، اشعاری که ایمان می‌خواند، تخمه شکستن و تخمه پرتاب کردن شخصیت «سیاه»، آواز و مرثیه خواندن مهدی، سایه‌های مهدی یا پسر جوان هجده هفده ساله و پسرک هفت - هشت ساله و... اشاره کرد که هر کدام از آن‌ها تأکیدی خاص بر وجوه شخصیتی آدم‌ها، فضای پرتعلق قصه، بی‌هدفی یا بی‌اعتقادی برخی از آدم‌ها، جدا بودن یا در حصار بودن شخصیت‌ها، رسیدن به آزادی، شاعرانه بودن یا شاعرانه فکر کردن بعضی از آن‌ها، شاعرانگی فضای قصه در برخی از صحنه‌ها و... پیدا می‌کند و متن را از یکنواختی و بی‌بندبستی بیرون می‌آورد و بر قوت و غنای آن می‌افزاید. جدا از آن انتخاب عنوان اثرات که خود نشانه‌ای از ابهام و ابهام بر فضا و اتفاقات قصه دارد و از همان ابتدا ذهن مخاطب را درگیر خود می‌کند و او را ترغیب می‌سازد تا او به پس و پشت متن و درون‌مایه آن رهنمون شود.

به هر حال نمایشنامه «بشت سایه‌های کاج» کوشش نویسنده برای نشان دادن برخی از معضلات و نابسامانی‌های زندگی انسان امروزی اینجایی اکنونی دارد که همچون بسیاری از آثارش، به آدم‌های جامعه و اجتماع بیرونی آن‌ها را با ریزی می‌کاود و تصویری زنده اما تلخ را برای مخاطبان امروز بازآفرینی می‌کند.

پی‌نوشت:

۱. کالبدشناسی، درام، مازجوری بولتون، ترجمه رضا شیرمرز - چاپ اول ۱۳۸۳، نشر قطره.